

# پچ پچ ممنوع

امروز اشتباه کردین». مامان گفت: «امروز وقتی عمو محمد و حسن این جا بودند شما دو تا یکی، دو بار در گوشی صحبت کردین». بابا گفت: «ممکنه حسن هم مثل شما دو تا ناراحت شده اما چیزی نگفته باشه». مامان گفت: «ممکنه اونم با خودش فکر کرده باشه که شما دو تا دارین راجع به اون صحبت می کنین» بابا گفت: «ما خواستیم تو جمع بهتون چیزی بگیم که خجالت بکشین اما کارتون خوب نبود». علی و رضا کمی فکر کردند و بعد تصمیم خیلی مهمی گرفتند.

شما می دانید تصمیم آن ها چه بود؟

علی و رضا با تعجب به هم نگاه کردند. آن ها گوش هایشان را تیز کردند که بفهمند بابا و مامان به هم چه می گویند اما هیچ کدام از آن ها متوجه صحبت های آن ها نشدند. از وقتی عمو محمد و حسن رفته بودند، مامان و بابا با هم پچ پچ می کردند.

علی و رضا کلافه شدند. علی با ناراحتی گفت: «چرا در گوشی صحبت می کنین؟» رضا گفت: «من دوست دارم بدونم شما چی می گین». علی با بغض پرسید: «در مورد من صحبت می کنین؟» رضا کمی فکر کرد و گفت: «شاید هم من کار بدی کردم».

بابا وقتی ناراحتی علی و رضا را دید رو به آن ها کرد و گفت: «پسرای گلم. من و مامانتون با این کار فقط می خواستیم شما متوجه بشین



رامین جهان پور

والیه گلستانی

